

## بررسی و نقد دیدگاه ابن عربی در تفسیر آیه‌ای از سوره تحریم

محمد حسین بیات\*

دانشیار و عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران  
(تاریخ دریافت: ۹۰/۰۸/۲۰، تاریخ تصویب: ۹۰/۱۱/۲۰)

### چکیده

در این مقاله، دیدگاه ابن عربی در باب تفسیر آیه چهار سوره تحریم بیان گردیده است. همچنین، نویسنده مقاله، نظر ابن عربی را در آثار معروف وی در باب شخصیت عایشه و حفصه و پدرانشان مورد تحقیق و بررسی قرار داده و نشان داده که وی این شخصیت‌ها را بیش از حد معقول مدح و ستایش کرده است تا آنجا که عیوب و نقایصشان را حمل بر کمالاتشان نموده و مسیری مخالف جمیع مفسران اسلام پیموده است. خطای دیدگاه ابن عربی در ستایش این اشخاص و نیز خطای او در تفسیر آیه چهارم سوره تحریم به اثبات رسیده و در نتیجه آیه چهار سوره تحریم، بل کل سوره دلیل بر نافرمانی و طغیان‌گری عایشه و حفصه قلمداد شده است.

کلید واژه‌ها: قرآن، حدیث، تفسیر، تاریخ، پیامبر، خلیفه، امام و زنان پیامبر (ص).

---

\*. E\_mail: dr\_bayat@yahoo.com

## مقدمه

در این جستار به نحو اختصار دیدگاه ابن عربیه عارف نامدار، در باب تفسیر آیه «إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ» (تحریم: ۴) مورد بررسی قرار گرفته و از چند جهت ایراداتی بر آن وارد شده است. شیوه کار نویسندگان در این مقاله اولاً حفظ امانت در نقل سخنان وی در آثار معروف ایشان، اعم از تفسیر قرآن، فتوحات مکیه، مجموعه رسائل، کتاب عنقا مغرب و ... می باشد. ثانیاً بررسی محتوایی آیه فوق الذکر با توجه به آیات ماقبل و مابعد آن و سیاق آنها صورت گرفته است. ثالثاً بیان دیدگاه مفسران نامدار و مشهور علمای خاصه و عامه در باب تفسیر این آیه شریفه است که در این بخش نشان داده شده که دیدگاه جمیع مفسران عالم اسلام بر خلاف نظر ابن عربی است. چه اینکه ابن عربی در جمیع آثار خویش، این آیه را دلیل بر عظمت دو تن از زنان رسول اکرم (ص) یعنی عایشه و حفصه دانسته، در حالی که مطلب صد در صد عکس این دیدگاه می باشد، چه طبق گواهی عقل و نقل، این آیه بل کل سوره، در مقام سرزنش شدید این دو زن برآمده است. فی الجمله مطالب این جستار در چهار بند زیر به رشته تحریر در آمده است:

الف) بیان دیدگاه ابن عربی در تکریم عایشه و حفصه و پدرانشان و تفسیر آیه چهارم سوره تحریم؛

ب) بررسی و نقد دیدگاه ابن عربی در تکریم عایشه و حفصه و پدرانشان؛

ج) بررسی و نقد دیدگاه ابن عربی در تفسیر آیه چهارم سوره تحریم؛

د) نتیجه گیری نهایی

## الف) مقاله یعنی دیدگاه ابن عربی در تکریم عایشه و حفصه و

## پدران ایشان

این بند، خود در دو بخش کلی مورد بررسی قرار می گیرد: ۱- ستایش های عجیب ابن عربی از عایشه و حفصه و نیز پدران آنان؛ ۲- تفسیر آیه چهارم سوره تحریم. در باب

ستایش بی‌نظیر ابن‌عربی از شخصیت‌های فوق‌الذکر سخن بسیار است و در بخشی از یک مقاله، آوردن همه آن سخنان، ناممکن می‌نماید. لکن فی‌الجمله، باید گفت که ابن‌عربی در جمیع آثار معتبر خویش، ایشان را بیش از حد معمول مدح نموده است. چنان که هیچ یک از زنان نامدار اسلام و حتی جهان بشریت را هم طراز عایشه ندانسته است، اعم از دختر بزرگوار رسول اکرم (ص) یعنی فاطمه‌زهرا سلام‌الله‌علیها یا سایر زنان بزرگوار پیامبر مثل خدیجه‌کبرا و ام‌سلمه و غیره و یا مریم‌مقدس مادر بزرگوار حضرت عیسی (ع). همچنین ابوبکر و عمر را به گونه‌ای ستوده که گویی خداوند بعد از پیامبر اسلام، انسانی در شأن و مقام آنان نیافریده است. اینک ذیلاً نمونه‌هایی از سخنان وی را در باب ستایش آنان از نظر خوانندگان و فرهیختگان می‌گذرانیم.

ابن‌عربی در کتاب *عنقا مغرب فی ختم الاولیاء* بارها مقام ابوبکر و عایشه را به نحو شگفت‌آوری تا مرز عصمت بالا می‌برد. او در مقدمه این کتاب نیز به سان کتاب *فصوص الحکم*، ادعا می‌کند که محتوای این کتاب را خداوند به او وحی فرموده است. سپس می‌گوید: اگر ابوبکر بعد از پیامبر نمی‌بود، جمیع خلائق به انحراف کشیده می‌شدند. سپس در مقام بیان مرتبه صدیقیت ابوبکر برمی‌آید و می‌گوید: مقام صدیقیت ابوبکر تالی تلو مقام نبوت آمد که باطن نبوت و اصل ولایت است. اینک بخش‌هایی از سخنان وی را ملاحظه فرمایید:

خداوند مطالبی را به ما الهام فرمود که این الهامات همان وحی ویژه‌ای است که اولیا از آن بهره‌مند هستند. بعد از چند سطر می‌گوید: لو لا خلافة الصدیق لرجع الناس عن الطریق، و الصدیقیه لا ینالها إلا اهل الولایه و من كان له عندالله ازلاً سابق عنایه، (یعنی اگر خلافت ابوبکر صدیق نبود، مردمان از راه راست منحرف می‌شدند و هیچ کس شایستگی نیل به مقام صدیقیت ندارد، مگر کسی که از ازل مورد توجه ویژه خداوند باشد. سپس چند سطر بعد می‌گوید: إن الختم فوق رتبه الصدیق لأنه نبوی المحتد، یعنی فقط خاتمیت که مبتنی بر نبوت است برتر از مرتبه صدیقیت است (ابن عربی، ۱۳۸۷: ۱۷-۱۸). آنگاه در فصول بعدی کتاب می‌گوید: چون حقیقت محمدیه از ذات احدیت متنازل گردید، با نور صدیق مواجه شد که بدو گفت: أنا مکنون حکمتک و خاتم أمتک، فقالت (حقیقت محمدیه) له هل لك فی أن تكون معی وزیراً صدیقاً (یعنی حقیقت صدیق به حقیقت نوری محمدی گفت: من باطن حکمت و خاتم

امت تو هستم. حقیقت محمدیه بدو فرمود آیا رضایت داری که وزیر راستین من باشی؟ (همان: ۴۵).

ابن عربی در مجموعه رسائل خود می‌گوید: اگر به ولایت رسول اکرم توجه کنیم، ابوبکر دنبال اوست. ولی اگر به نبوت آن حضرت بنگریم او دنبال ابوبکر است. چون ولایت باطن نبوت است. إذا قلت فیه (ص) ولی فالصديق خلفه و إذا قلت نبی (ص) فالصديق أمامه (رسائل ابن عربی، منزل قطب: ۷). چنان که ملاحظه فرمودید، ابن عربی در جملات فوق ابوبکر را بعد از پیامبر اکرم، قطب عالم وجود معرفی نمود.

ابن عربی در نامدارترین کتاب خویش یعنی فتوحات مکیه که بدون هیچ شک و تردیدی نوشته اوست، بارها، مرتبه و منزلت ابوبکر را برتر از جمیع صحابه پیامبر اکرم معرفی می‌کند و در بخشی از آن کتاب چنین می‌گوید: روزی که پیامبر رحلت فرمود، جمیع صحابه عقلشان مختل شد، مگر ابوبکر که با دارا بودن مقام صدیقیت هم چنان حالت عادی خود را حفظ کرد و بر منبر رفت و گفت هر که محمد را می‌پرستید باید بداند که او رحلت فرمود و هر که خدای محمد را می‌پرستید بداند که خدای او همیشه زنده و قیوم است:

فما بقى احد يوم مات رسول الله إلا ذهل و خولط فى عقله و تكلم بما ليس عليه إلا ابوبكر الصديق فما طراً له من ذلك امر بل رقى المنبر و خطب الناس فقال: من كان منكم يعبد محمداً فإنه قد مات و من كان يعبد الله فأن الله حى لا يموت. ثم تلا: إنك ميت و إنهم ميتون.

وی در ادامه مطلب از جانب محمد غزالی می‌گوید: لیس بین الصدیقیه و النبوه مقام کما یقول ابو حامد غزالی، یعنی به گفته ابو حامد غزالی میان مقام صدیقیت و نبوت واسطه‌ای در کار نیست. سپس نظر شخصی خود را چنین بیان می‌کند: فالذی ینبغى أن یقال لیس بین محمد و أبی بکر رجلاً و هذا حظ الصديق من كونه صدیقاً (ابن عربی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۲۵۹).

باز هم در بخش دیگر این کتاب می‌گوید: هیچ یک از صحابه پیامبر اکرم (ص) به اندازه ابوبکر غرق در خدا نبود، بلکه خود پیامبر اکرم (ص) نیز مادام که مأمور تبلیغ شریعت بود، به مقدار وی غرق در خدا نبود. لذا وقتی سوره نصر نازل گردید، هیچ یک از صحابه پیام آن را نفهمید و تنها ابوبکر بود که با توجه به پیام آن سوره غرق ماتم و گریه

گردید. در این سوره طبق پیام «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا» (نصر: ۳).

رجوع کامل رسول خدا به سوی الله و رجوع الله تعالی به سوی رسول خداست که همان بازگشت و رحلت رسول اکرم است. و لما تلا رسول الله هذه السوره بکی ابوبکر الصدیق و حده و أخذ الحاضرون يتعجبون و لا يعرفون سبب ذلك و هو كان أعلم الناس به (همان، جلد ۱: ۲۳۹).

ابن عربی در ستایش ابوبکر چنان خود را گم کرده که آیاتی از قرآن را بر خلاف ظاهر مسلم آن آیات معنی نموده است. مثلاً در آیه چهار سوره توبه که بر حسب شرح آن، مشرکان مکه نقشه قتل پیامبر را کشیدند و او را از مکه اخراج نمودند که آن حضرت همراه ابوبکر به غار رفته و مشرکان که در پی آنان بودند، ابوبکر محزون و ترسان بود که پیامبر (ص) به وی دلداری داد و گفت: محزون و ترسان نباش چرا که خدا با ماست. «إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا» (توبه: ۴۰). در آیه فوق، هیچ ابهامی در مرجع ضمائر (تنصروه، نصره، أخرجه، يقول، لصاحبه) در کار نیست. چون مشرکان پیامبر را اخراج کردند و توطئه قتل او را ریختند و خداوند پیامبرش را وعده یاری و تأیید داد، نه ابوبکر را. حتی ذوالحال برای کلمه «ثانی اثنین» نیز وجود مبارک خود پیامبر اکرم (ص) است. با این حال، ابن عربی در فتوحات می گوید: ضمیر فعل «يقول» به ابوبکر برمی گردد، یعنی ابوبکر به پیامبر دلداری داد و به او گفت: محزون و ترسان مباش که خدا با ماست. بخشی از سخنان وی چنین است: فإنه أی ابوبکر واقف مع صدقه فأظهر الشد فغلب الصدق و قال: لا تحزن إن الله معنا. و إن قال منازع أن محمداً هو الفائز لم نُبالِ، و المقالت عندنا كانت لأبي بكر (یعنی ابوبکر سرشار از صدق و راستی در کنار پیامبر ایستاده بود که صفت صدیقیت بر وجودش غلبه کرد و به پیامبر اکرم گفت: به خود ترس و حزن راه مده که خدا با ماست و اگر ستیزه جویی بگویند که گوینده سخن محمد (ص) بود، ما را باکی نیست برای ما مسلم است که گوینده سخن ابوبکر بود (ابن عربی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۸۱).

شایان ذکر آنکه، ابن عربی در بیان سه مطلب اخیر یعنی اینکه ابوبکر بعد از رحلت پیامبر اکرم گفته است: هر که محمد را می پرستید بداند که او وفات یافت، و این که

فقط او باطن سوره نصر را دریافت و گریه سر داد و نیز این که ابوبکر به پیامبر گفت محزون و ترسان مباش، کاملاً راه تعصب پیش گرفته و سخن غیر عالمانه بر زبان رانده است. اصولاً سخنان وی هم بر خلاف عقل و منطق، هم مخالف تاریخ اسلام و ظواهر قطعی آیات است. مگر امت محمدی حضرت محمد را می‌پرستیدند که ابوبکر بر بالای منبر رود و آنان را به خداپرستی توجه دهد و نیز اگر هر کس به کتب تاریخ رجوع نماید، به وضوح می‌بیند که هنگام نزول سوره نصر بسیاری از صحابه پیام آن را دریافتند و از آن جمله عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر اکرم (ص) بود که به گریه افتاد. همچنین این که ابوبکر به پیامبر دلداری داده باشد، توهین آشکار به مقام والای انسان اکمل است که هیچ احدی از مفسران و متکلمان چنان سخنی به زبان نرانده است. در کتب تفسیری و کلامی همگان دریافتند که ترس و حزن از آن ابوبکر بود، نه از جانب رسول خدا که دارای مرتبه دنی فتدلی است.

اما در وصف خلیفه دوم نیز مدح و ستایش را از حد گذرانده که جهت رعایت اختصار ذیلاً به برخی از آنها اشارت می‌رود:

ابن عربی در جمیع آثار خویش عُمر را معصوم و پرچمدار اسلام می‌داند و می‌گوید که در بین محدثان عمر از جمله کسانی است که ملائکه بر وی نازل می‌شدند. در اینجانبخشی از سخنان وی در ستایش عمر بیان می‌شود:

قال رسول الله (ص): «ما ترک الحق لعمر من صدیق فما کان عمر یسلک إلا فجاج الحق فی جمیع مسالک، فصدق رسول الله (ص)». یعنی پیامبر فرمود: حق جوئی عمر برای وی دوستی باقی نگذاشت؛ چه، عمر جز طریق حق نمی‌پیمود.

ابن عربی در دنباله سخن می‌افزاید: مقصود رسول اکرم (ص) این بود که، حق جوئی عمر سبب شد که دوستان را در ظاهر و باطن از دست بدهد: اما فی الظاهر فلعدم حب الرئاسة و أما فی الباطن فما ترک الحق لعمر فی قلبه من صدیق فما کان له تعلق إلا بالله (و اما در ظاهر پس به جهت نداشتن حب ریاست و اما در باطن چون حق تعالی در دل عمر هیچ دوستی برای وی جز دوستی خداوند باقی نگذاشت (همان، ج ۳: ۲۵۳).

وی در بخش دیگری از فتوحات مکیه، باز هم در مدح خلیفه دوم چنین می‌گوید: قال رسول الله (ص) فی عمر «إنه من المحدثین إن یکن فی هذه الأمة منهم أحد» و المراد

حدیثه تعالی مع اولیائه لا مع انبیائه، یعنی پیامبر خدا ص دربارهٔ عمر فرمود «اگر در امت اسلامی محدثی وجود داشته باشد، عمر از ایشان است» و مقصود پیامبر سخن گفتن خداوند با اولیا و پیامبران خود باشد. سپس در دنباله سخن می‌گوید: فنحن لا نتکلم إلا فیما لوادّعیناه لم ینکر علینا لأن باب الولاية مفتوح و هو سبحانه یحدث من شاء من عباده (ما چیزی بر زبان نرانیم جز آنکه ادعای ما در آن مورد انکار واقع نمی‌شود. در این ادعا نیز باب ولایت باز است و خداوند با هر یک از بندگان که خواهد سخن گوید (همان، ج ۱۲: ۳۲۳).

بدیهی است که ما در این مقال دنبال مطلبی دیگر هستیم و فقط به نحو اختصار و ایجاز و به قدر نیاز در باب ستایش خلیفه‌ی اول و دوم مطالبی از آثار ابن‌عربی آوردیم که در فصول بعدی مقاله در باب نقد سخنان وی مورد نیاز خواهد بود. چنان که بعداً گفته خواهد آمد، این دو شخصیت در باب تهمت ناروا به ام ابراهیم، ماریه قبطیه و نیز اهانت به امیر المؤمنین علی (ع) بعد از رحلت پیامبر اکرم و شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها، نقش برجسته‌ای داشتند. نگاه وارونه‌ی ابن عربی به ایشان و دخترشان نقش بزرگی در تفسیر آیه چهار سوره تحریم و بسیاری از آیات دیگر دارد که متعاقباً گفته خواهد شد.

اما در باب ستایش عایشه، چنان که در آغاز این مقاله اشارت رفت، ابن عربی در اکثر آثار خویش، مدح و ثنا را از حد گذرانده و گاه عایشه را برترین مخلوق خدا معرفی کرده است.

وی در کتاب *عنقاء مغرب* مدعی شده که در رؤیای صادق خود مشاهده کرده و ناظر بوده است که پیامبر اکرم (ص) از قبر مبعوث گشته و عایشه را از ابوبکر صدیق خواستگاری فرموده است. و به ابن‌عربی (صاحب رؤیا) دستور داده است که شاهد این ازدواج باشد و مهرنامه را بنویسد. ابن‌عربی با نقل این رؤیا خواسته است تا دو نتیجه به دست آورد. یکی آن که عایشه هم در این نشئه مونس و محبوب پیامبر (ص) بوده، هم در نشئه آخرت همسر برگزیده آن جناب است. دو دیگر اینکه، مقام خود را به رخ خوانندگان بکشد و بگوید که من آنم که شاهد ازدواج مقدس رسول خدا با عایشه بودم و نویسندهٔ مهرنامه وی نیز فقط من بودم، نه کس دیگر. با این سخن قرابت خود را نسبت به پیامبر اکرم (ص) نیز گوشزد می‌نماید. با توجه به این گونه ادعاهاست که خود را خاتم ولایت محمدی معرفی می‌کند که البته ما فعلاً در مقام بیان آن نیستیم، چه

مسئله خاتمیت ولایت، خود نیاز به مقاله‌ای و بلکه کتابی دیگر دارد. بخشی از سخنان وی چنین است:

فانظر أيها الولي الأكمل إلى نبي فقد فُقدت جثته فبعث ليله من قبره فحشر و حصل رب البيت في البيت فخطب حميره (عائشه) من عتيقه (ابی بکر)، فاصدقها عدداً غاب عني و طلب الشهاده مني على ذلك فكتبت في خرقة احمر من حرير و كنت اول الشهود في مهره عن إذنه (ص) و أمره (ابن عربی، ۱۳۸۷: ۲۲). بدیهی است که ستایش عائشه و حفصه در آثار وی بسیار است. لیکن جهت رعایت اختصار در این بخش به همین اندک بسنده می‌کنیم و در بخش‌های بعدی باز هم در این باب سخن خواهیم راند.

در بخش دوم از این بند مقاله به بررسی تفسیر آیه چهار سوره تحریم می‌پردازیم که عنوان اصلی این جستار است. ابن عربی در کتاب تفسیر منسوب به وی در باب آیات سه و چهار سوره تحریم که بیانگر نافرمانی و طغیان‌گری عائشه و حفصه در برابر پیامبر رحمت می‌باشد، هیچ اظهار نظری نمی‌کند و چیزی نمی‌گوید.

گویی در وقت نوشتن این بخش از تفسیر بین عصبیت قومی و حقیقت‌گویی حیران بوده و نتوانسته تصمیمی بگیرد. این در حالی است که جمیع مفسران خاصه و عامه در تفسیر این آیات بل کل آیات سوره تحریم به صراحت از عائشه و حفصه و نافرمانی آنان سخنان مفصلی بر زبان رانده‌اند و کار آنان را ناپسند دانسته‌اند.

وی در فتوحات مکیه این آیه را به گونه‌ای عجیب تفسیر می‌کند که هیچ مفسری نه پیشتر از وی و نه بعد از او چنین سخنی بر زبان نیاورده است. او در این کتاب در تفسیر آیه چهار سوره تحریم و می‌گوید:

إن تتوبا إلى الله فقد صغت قلوبكما و إن تظاهرا علیه فإن الله هو مولاه و جبریل و صالح المؤمنین و الملائکه بعد ذلك ظهیر، نخست مقدماتی می‌چیند و آیه «وَكُلَّ شَيْءٍ أُخْصِنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (یس: ۱۲) را به عنوان تمهید مطلب ذکر می‌کند و می‌گوید:

از عالمی نامدار که بدو اعتماد و ارادات داشتیم پرسیدم: آیا امهات علمی که در این آیه (یعنی کُلَّ شَيْءٍ أُخْصِنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ) مطرح گردیده، ممکن است متناهی باشد؟ پاسخ داد: آری! آن گاه وی نخست از من تعهد گرفت که نامش را هیچ گاه فاش نگردانم. سپس گفت: هر شاخه از امهات علوم به صد و بیست و نه هزار و ششصد نوع

بالغ می‌شود که هر نوع آن خود شامل علوم بسیاری می‌باشد که می‌توان از آن به منازل تعبیر نمود. باز هم از آن عالم نامدار پرسیدم: آیا کسی از مخلوقات خداوند یافت می‌شود که بر جمیع آن علوم احاطه داشته باشد؟ گفت: نه! «وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ» (مدثر: ۳۱) و إذا كانت الجنود لا يعلمها إلا هو... فالعلم بها محال. ثم قال لی: لا تعجب فو رب السماء و الأرض هناك ما هو اعجب؟ فقلت ما هو؟ فقال لی: الذی ذکر الله فی حق امرئین من نساء النبی (ص). ثم تلا: «إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا...» (تحریم: ۴). فهذا اعجب من ذکر الجنود. فاسرار الله عجیبه!

البته ابن عربی در بیان مطالب غیر قابل باور بسیار اتفاق افتاده که سخن دل خودش را از زبان عارفی نامدار یا دوستی وفادار و مانند آن نقل می‌کند. مثلاً در مکاشفات رجبیون نیز که شیعیان بل جمیع دوست داران حضرت علی (ع) را (العیاذ بالله) خنزیر دانسته نیز چنین کرده و سخن دل خود را از زبان غیر نقل نموده است که بخشی از آن چنین است: و كنت بالأشواق إلى رؤیتهم و كان هذا الذی رأیته، قد أبقى علیه كشف الروافض من أهل الشیعه سائر السنه فکان یراهم خنازیر... (ابن عربی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۱۱). وی در بحث خاتمیت ولایت خاصه خود و دیدار با مهدی مورد قبول خود نیز چنین کرده که جهت رعایت اختصار به آن‌ها نمی‌پردازیم.

بنابراین، در این جا نیز باورهای شگفت خویش را از زبان عارفی بی‌نظیر نقل کرده است و بعد از نقل از زبان آن عارف بی‌نام می‌گوید: وقتی این سخنان شگفت را از آن عارف سترگ شنیدم از باری تعالی عاجزانه استدعا کردم تا این مسئله مهم و راز سترگ را برایم وا نماید و آشکار سازد. چون من بنده در این باب به خود می‌گفتم که این چه رازی تواند بود که در برابر هم داستان شدن دو زن (عایشه و حفصه) علیه پیامبر خاتم، مظهر اسم اعظم، موجود اجل و انسان اکمل، خود خداوند عالم و جبرئیل یعنی بزرگترین فرشته و فرمانده جمیع ملائک و مومنان صالح به همراه جمیع فرشتگان به کمک رسانی و یاری‌گری پیامبر (ص) پیش می‌آیند تا با نیروی آن دو زن مقاومت نمایند.

به هر روی به لطف خالق بی‌انباز کشف این راز به من الهام شد و من حقیر حقیقت را دریافتم. جهت فهم این راز بزرگ و حقیقت سترگ چنان خوشحال شدم که در طول عمرم هیچگاه چنان خوشحالی در خود ندیده بودم. من دریافتم که آن دو زن از علم و

دانشی نامتناهی برخوردارند و غرق در معرفه الله می‌باشند و در این باب به مرتبه‌ای دست یافته‌اند که هیچ کس بدان درجه نرسیده است. این معرفه الله است که به ایشان نیروی نامتناهی و قدرت تصرف در جهان هستی و جمیع کاینات داده که جز خداوند و نیروی ازلی الهی، هیچ نیرویی توان مقابله با قدرت آن دو زن بزرگوار را ندارد. خدا را بسیار سپاس گفتم که این راز را برایم گشود و آشکارم نمود.

اینک بخشی از عبارات خود ابن عربی: سئلت الله أن یطلعنی علی فائده هذه المسئلة و ما هذه العظمة التي جعل الله نفسه فی مقابلتها و جبریل و صالح المؤمنین و الملائكة. فأخبرت بها فما سررت بشيء سروری بمعرفه ذلك و علمت أنهما حصل لهما من العلم بالله و التأثير فی العالم ما أعطاهما هذه القوة. و هذا من العلم الذی کهیئته المکنون. فشکرت الله علی هذا، ما أظن أن أحداً من الخلق استند إلى ما استندهاتان المرثتان (همان، ج ۱: ۲۳۸)

ابن عربی بعد از تفسیر آیه «إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ...» می‌گوید: لوط نبی چون در برابر مردمان پست و اراذل ناتوان ماند، آرزو کرد که ای کاش نیروی مقاومت با این مردمان پست و پلشت را می‌داشت و یا خداوند برایش تکیه گاه استواری فراهم می‌فرمود که در این گیر و دار بدان تکیه می‌نمود: «قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ» (هود: ۸۰). لوط، تکیه‌گاه (مأموران الهی) را در کنار خود داشت، لیکن نمی‌شناخت. لذا پیامبر اکرم (ص) فرمود: یرحم الله أخی لوطاً لقد کان یأوی إلى رکنٍ شدید. بی‌تردید، این سخن رسول اکرم (ص) مؤید سخن ماست! در آخر گفت: نکته قابل توجه آن که عایشه و حفصه آن تکیه گاه استوار را می‌شناختند (یعنی مقامشان برتر از مقام لوط نبی بود) و سرانجام گفت: لو علم الناس ما کانتا علیه لعرفوا معنی هذه (یعنی معنی ما قلت و الله یقول الحق و هو یرحم السبیل) (همان).

### ب) بررسی و نقد دیدگاه ابن عربی در تکریم عایشه و حفصه و پدران شان

با توجه به اینکه نقد سخنان ابن عربی در دو بخش (ستایش آن دو زن و پدرانشان و تفسیر آیه) باید انجام گیرد که از حوصله نوشتار در یک مقاله خارج است، ناگزیر باید به قاعده الأهم فالأهم عمل شود. با توجه به اینکه موضوع بحث هم جنبه تاریخی و هم

جنبه تفسیری دارد، لازم است که سخنانمان را به کتب تاریخی و تفسیری استناد دهیم و گرنه نقد ما حمل بر ادعا و عصبیت خواهد شد.

فی‌الجمله، خطا و لغزش‌های فراوان آن دو زن و پدرانشان بر هیچ یک از محققان پوشیده نیست. چه در این باب صدها کتاب نوشته آمده است که نمونه‌هایی از آن کتاب‌ها، کتاب *الشافی سید مرتضی*، *تلخیص‌الشافی* شیخ طوسی، *احقاق‌الحق* سید نورالله شوشتری، *عقبات‌الأنوار* میر حامد حسین و *سرانجام کتاب بی‌نظیر‌الغدیر* علامه امینی است. سعیه‌م مشکور و أجرهم عند ربهم محفوظ که رنج بسیار بردند تا حقایق را آشکار سازند.

ما در این مقاله، فقط به چهار حادثه تاریخی غیر قابل انکار اشاره می‌کنیم تا معلوم سازیم که نه آن دو زن بی‌گناه بودند و نه پدرانشان از معصومان به شمار می‌آیند. در برخی از این حوادث هر چهار تن سهیم بودند و در برخی دیگر بعضی از ایشان نقش اصلی را به عهده داشتند.

حادثه نخست قصه پر غصه *إفک* ناروا به ساحت *أم‌ابراهیم*، ماریه قبطیه، مادر بزرگوار *ابراهیم* است که فرزند او محبوب پیامبر اکرم (ص) بود. شاید هیچ حادثه‌ای دل پیامبر اکرم (ص) را مثل این تهمت ناروا نیاززده باشد. در این حادثه طبق نقل مفسران از چهار امام معصوم، عایشه و حفصه نقش داشتند و ماریه را مورد تهمت قرار دادند و پدران شان نیز پشتیبانان بودند، چه در این باب به دروغ شهادت دادند. حادثه دوم طغیان عایشه و حفصه و نافرمانی ایشان از پیامبر اکرم (ص) بود که آیه چهار سوره تحریم، بل جمیع آیات این سوره بیانگر آن واقعه و معرف شخصیت آن دو زن می‌باشد. حادثه سوم داستان سقیفه و ظلم و جور خلیفه اول و دوم نسبت به علی و زهرا *أطهر* است. حادثه چهارم، داستان طغیان عایشه علیه امیر مؤمنان و امام بر حق مسلمانان می‌باشد.

شایان توجه آنکه هیچ محقق مسلمان و حتی غیر مسلمانی هیچ‌گونه تردیدی در هیچ یک از این حوادث نداشته و ندارند. اگر کسی پرده عصبیت را کنار بزند و با چشم حقیقت بین بنگرد و عقل سلیم را قاضی قرار دهد، می‌فهمد که یکی از این حوادث برای اثبات خطا و گناه آن دو زن و پدرانشان کفایت می‌کند. بنابراین، جای بس شگفتی و تأسف است که ابن عربی خود را عارفی کم‌نظیر می‌داند و بارها از مکاشفه دم می‌زند و

آنان را تا این حد می‌ستاید و برترین انسانها معرفی می‌نماید. اینک جهت اثبات مطالب فوق به برخی از تفاسیر معتبر و کتب تاریخ و سیر استناد می‌شود:

داستان إفک و تهمت ناروا نسبت به أم‌ابراهیم از ناحیه عایشه و خلیفه اول و دوم ذیل تفسیر آیات «إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ... إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (نور: ۱۱-۱۹) آورده شده است. گرچه مفسران اهل سنت این آیات را در باب تهمت منافقان در جنگ با بنی المصطلق به عایشه و برائت وی حمل کرده‌اند، اما اکثر مفسران نام آور شیعه از علامه طباطبائی تا علی بن ابراهیم قمی این داستان اسف بار را نقل نموده و با نقل احادیثی حقیقت را آشکار نموده‌اند. صاحب تفسیر *أطیب البیان* می‌گوید: عایشه و حفصه، نسبت به ماریه قبطیه تهمت ناروا وارد ساختند و العیاذ بالله زنا با جریح را به وی نسبت دادند. پدران آنها نیز در این خصوص شهادت دروغ دادند. خلاصه داستان چنین است: وقتی ابراهیم فرزند محبوب رسول اکرم (ص) از ماریه قبطیه در هجده ماهگی وفات یافت، پیامبر (ص) بسیار محزون شد. عایشه به آن حضرت گفت: چرا اینقدر غمگین و محزونی؟ این فرزند مربوط به شما نبود، بلکه از جریح قبطی غلام توست. حفصه نیز با وی هم داستان شد. آن دو زن نزد پدران شان رفتند و خلیفه اول و دوم خدمت پیامبر آمدند و شهادت دادند که ما جریح را با ماریه مشاهده کردیم که با یکدیگر ملامعه داشتند. پیامبر با آنکه حقیقت را می‌دانست، لیکن خواست تا حقیقت برای همگان روشن شود. در حالی که بسیار خشمگین و آزرده خاطر بود به حضرت علی (ع) فرمود: ذوالفقار بر دست گیر و برو و جریح را به قتل رسان. حضرت علی (ع) عرض کرد بدون تآنی یا با تآنی؟ پیامبر فرمود: با تحقیق و تآنی. وقتی حضرت علی (ع) جانب جریح رفت، او از ترس جان بر بالای درختی رفت. حضرت نیز عزم رفتن بر درخت کرد که جریح خود را از بالای درخت به زیر افکند. در این هنگام پیراهنش کنار رفت و معلوم شد که وی ممسوح است (یعنی اساساً آلت رجلیت نداشت). حضرت علی او را نزد پیامبر آورد و شرح ماجرا را گفت. حضرت رسول (ص) در حضور بزرگان صحابه به ویژه ابوبکر و عمر، به جریح دستور داد پیراهنش را کنار بزند و خود آن حضرت رویش را بگردانید. صحابه حقیقت را با چشم خود مشاهده کردند و کذب سخنان شیخین و عایشه و حفصه آشکار شد (طیب، ۱۳۷۸، ج ۹، ذیل آیه ۱۱

سوره نور). این مطلب ذیل آیه ۱ (سوره نور با اندکی اختلاف تعبیر، در تفسیرهای اثنای عشری از حسین بن أحمد، تفسیر القرآن سید عبدالله شبر، کنز الدقائق محمد بن محمد قمی، تفسیر صافی از ملا محسن فیض، علی بن ابراهیم قمی، تفسیر نورالثقلین از عبد علی حویزی، تفسیر المیزان علامه طباطبائی و تفسیر برهان از سید هاشم بحرانی و ده‌ها تفسیر دیگر آمده است.

علامه طباطبائی فرمود: و قد روی أهل السنه أن المقدوفه هی عایشه و روت الشیعه انها كانت ماریه قبطیه أم ابراهیم التي اهداها ملك مصر الی النبی (ص) (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۱۵: ۸۹).

حال احادیث فوق را به نقل از تفسیر برهان و با رعایت اختصار از نظر خوانندگان می‌گذرانیم: در تفسیر برهان در این باب، چهار حدیث از چهار امام معصوم از طریق راویان بسیار مورد وثوق، نقل گردیده است. حدیث اول از طریق عبدالله بن بکیر و زراره از امام باقر (ع) می‌باشد که خلاصه آن چنین است: عن عبدالله بن بکیر، عن زراره قال: سمعتُ أبا جعفر (ع) یقول: لما مات ابراهیم بن رسول الله (ص)، حزن علیه حزناً شديداً. فقالت عایشه ما الذی یحزنک؟ فما هو إلا ابن جریح. فبعث رسول الله (ص) علیاً (ع) و امره بقتله. فذهب علی (ع) إلیه و معه السیف و کان جریح القبطی فی حائط. فلما رأى علیاً (ع) عرف فی وجهه الغضب فأدبر راجعاً و لم یفتح الباب. فوثب علی (ع) علی الحائط و نزل إلی البستان و ولی جریح مدبراً. فصعد فی نخله و صعد علی (ع) فی أثره، فلما دنا منه، رقی جریح بنفسه من فوق النخله فبدت عورته. فإذا لیس له ما للرجال و ما للنساء. فانصرف علی إلی النبی (ص) فقال له: یا رسول الله و الذی بعثک بالحق ما له ما للرجال و لا ما للنساء. فقال رسول الله (ص): الحمد لله الذی یصرف عنا السوء أهل البیت.

حدیث دوم از طریق عبدالله بن بکیر از امام صادق علیه السلام نقل شده است، مضمونی مشابه با حدیث امام باقر دارد، گرچه عبارات آنها متفاوت می‌باشد. حدیث سوم از طریق حسین بن حمدان از امام رضا (ع) نقل گردیده که محتوای آن نیز با دو حدیث فوق واحد می‌باشد. حدیث چهارم از طریق ابن بابویه از حضرت علی (ع) نقل گردیده که آن حضرت در شورای خلافت بعد از عمر، گناه عایشه را به اهل شورا گوشزد کرد که مضمون همان احادیث سه گانه است. فقط در آخر حدیث امام رضا (ع)، شرح بیشتری از واقعه به چشم می‌خورد که آن حضرت در آخر حدیث فرمود: فنزل جریح و أخذ أمير المؤمنین بیده و جاء به إلی رسول الله فأوقفه بین یدیه فقال: یا رسول الله أن جریحاً

خادم ممسوح. فولی رسول الله وجهه إلى الجدار فقال: يا جريح حل لهما نفسك حتى يتبين كذبيهما. فكشف جريح عن أثوا به فإذا هي خادم ممسوح. فقالوا يا رسول الله التوبه. فقال رسول الله (ص): لا تاب الله عليكم فما ينفعكما استغفاري و معكما هذه الجرئه. فأنزل الله فيهما: أَلَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ (بحرانی، ۱۳۷۶، ج ۴، ذیل آیه ۱۱ سوره نور).

حادثه دوم که بسیار تلخ و ناگوار است، همان حادثه طغیان و نافرمانی عایشه و حفصه در برابر پیامبر اکرم (ص) می باشد. اوج این واقعه در آیه ۴ سوره تحریم آمده که سند بدنامی ابدی این دو زن در تاریخ اسلام می باشد. بدیهی است که بحث اصلی در این باب را باید به بند «ج» این مقاله موکول نماییم، چه نقد تفسیر ابن عربی در آن بند مطرح خواهد شد. ناگزیر در اینجا به اختصار باید گفت که آیه «وَ إِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلسَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّئَتْ بِهِ وَ أَظْهَرَهُ اللهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّئَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ» (تحریم: ۳)، تصریح دارد که آن دو زن رازداری نکرده اند و فرمان پیامبر اکرم (ص) را در کتمان سر نادیده گرفته اند. خلاصه معنی آیه چنین است: وقتی که پیامبر (ص) رازی پیش یکی از زنان خود به ودیعه گذاشت (و از او خواست تا رازداری نماید)، او سخن پیامبر را نادیده گرفت و آن راز را فاش نمود و خداوند حقیقت امر را بر پیامبرش آشکار فرمود. آن حضرت بخشی از آن را به آن زن اظهار فرمود، آن زن (عایشه) با تعجب پرسید: این مطلب را چگونه دانستی و چه کسی به تو خبر داده؟ پیامبر (ص) در پاسخ فرمود: خدای دانا و آگاه به همه چیز اخبارم فرمود.

دو نکته در این آیه نهفته است که دال بر نقص ایمان این دو زن می باشد: یکی مخالفت صریح با نهی پیامبر اکرم (ص) که طبق نص آیه «وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (حشر: ۶) که امر و نهی پیامبر عین امر و نهی خداوند است. شایان ذکر آنکه آیه اطلاق دارد و هیچ قید و شرطی در کار نیست. همچنین مخالفت با امر و نهی الهی موجب کفر است، مگر آنکه توبه آن کافر محرز گردد. البته مسئله در فقه مطرح است، چون توبه هر کافری نیز مفید فایده نخواهد بود. چون ممکن است آن کافر مرتد باشد که احکام خاصی بر آن مترتب است. البته در بیان تفسیر آیه گفته خواهد آمد که توبه آن دو زن محرز نگردیده است؛ نکته دوم آنکه سؤال آن زن به گونه ای است

که گویی ایمان به غیب دانی و علم لدنی و وحیانی حضرت رسول ندارد. چون پرسید: چگونه با خیر شدی؟ چه کسی خبرت داد؟ چنان که بعداً نقل خواهیم نمود، اکثر مفسران بر آنند که این پرسش‌گر، عایشه بوده است.

حادثه سوم، ظلم و اهانت خلیفه اول و دوم نسبت به ساحت مقدس حضرت علی و فاطمه زهرا سلام الله علیهما می‌باشد. در این باب، کوتاه سخن آنکه آنان به گواهی تاریخ به ساحت علی و فاطمه ظلم و اهانت کردند و هر که مرتکب چنین عمل شنیعی گردد، طبق فرموده پیامبر اکرم، منافق و یا کافر است. بنابراین، اساس ایمان آنان جای تردید قرار می‌گیرد تا چه رسد به آن که طبق گفته ابن عربی معصوم و تالی تلو پیامبر رحمت باشند.

در توضیح صغرای قیاس، یعنی اهانت و ظلم آنان به ساحت مقدس حضرت علی (ع) و فاطمه سلام الله علیها باید گفت که مطلب *أظهر من الشمس فی وسط السماء* است، چه مورخان نامدار خاصه و عامه این حادثه تلخ را نقل نمودند و آن را انکار نکردند. در این مقاله فقط به بخش‌هایی از سخنان آنان می‌توان اشارت نمود. لیکن پیش از نقل سخنان تاریخ نگاران، حادثه را از زبان خود علی و فاطمه (ع) نقل می‌نماییم. مولی علی (ع) در *نهج البلاغه* بارها به این حادثه تلخ اشاره فرموده است و در خطبه سوم چنین فرمود: و *طفقت ارتئی بین أن اصول بیدِ جذاء أو أصبر علی طخیه عمیاء . . . فرأیت أن الصبر علیها تا احجی، فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجا، أری تراثی نهیا، یعنی در برابر ظلم و ستم خلیفه اول و دوم، اندیشیدم که با دست بریده حمله‌ور شوم یا بر آن روزگار بس سیاه کور کننده صبر ورزم . . . دیدم که صبر بر آن حوادث (جهت حفظ اسلام) خردمندانه‌تر است، پس صبر پیش گرفتم در حالی که خاشاک در چشم داشتم و استخوان در گلو، می‌دیدم که میراثم را به غارت می‌برند (نهج البلاغه، خطبه سوم) و در نامه ۲۸ فرمود: *ینی کنت أقادُ کما یقاد الجمل المخشوش حتی أبایع. یعنی مرا به سان شتر بینی شکافته به زور به حضور خلیفه اول بردند تا از من بیعت گیرند (همان، نامه ۲۸)* ظلم و اهانت بالاتر از این فرض ندارد که چند روز بعد وفات پیامبر داماد و برادر خوانده رسول گرامی را دست بسته به سان شتر بینی شکافته برای بیعت بدون رضایت بدین شکل ببرند.*

آزار و اهانت به یگانه دختر معصوم پیامبر بعد از فوت پدر نیز از زبان خود آن حضرت که در آخر خطبه تاریخی آن بانوی دو عالم آمده، چنین است: *هذا ابن أبی قحافه*

یبتزنی نُحیله اُبی و بُلغه اِبنی، لَقْد اُجهر فی خصامی . . . فلا دافع و لا مانع، خرجتُ کاظمه و عُدتُ راغمه. یعنی این ابوبکر است که بخشش پدرم (فدک) را به زور از من می‌ستاند و دشمنیش را با من آشکار می‌نماید . . . من بی‌کس و بی‌دفاع ماندم، خشمگین از خانه خارج شدم و شکست خورده و بینی شکسته به خانه بازگشتم (انصاری، ۱۳۷۳: ۷۲). این بود نمونه‌هایی از سخنان آن دو معصوم. اگر کسی در این نوشته دقت کند، متوجه می‌شود که آنان مرتکب جنایت شدند، نه این که فقط اهانت نمودند و ستمی کوچک روا داشتند.

اما مسئله از زاویه دید تاریخ نگاران:

بدیهی است که جمیع مورخان شیعه این حادثه تلخ و اسفبار را به رشته تحریر کشیده‌اند، و نیز بسیاری از مورخان عامه از بیان این حادثه دریغ نورزیده‌اند که به عنوان نمونه به سخنان ابن قتیبه دینوری اشاره می‌شود. ابن قتیبه در بیان حادثه چنین می‌گوید: قنغد غلام ابوبکر همراه عمر در خانه علی (ع) آمدند و با اصرار تمام از او خواستند تا به همراه آنان پیش ابوبکر آید و با او بیعت نماید. علی چون ابا کرد، عمر هیزم آورد تا کل خانه را با اهلش به آتش کشد، فاطمه (ع) ناله سر داد و گفت: یا اُبتِ یا رسول الله ماذا لقینا بعدک من اِبن الخطاب و اِبن اُبی قحافه (ای پدر! ای پیامبر خدا! ما بعد از تو از عمر بن خطاب و ابوبکر بن ابی قحافه چه‌ها دیدیم! آن جماعت علی را به زور پیش ابوبکر آوردند و از او خواستند تا با ابوبکر بیعت نماید. حضرت علی (ع) فرمود: انا اُحق بهذا الأمر منکم لا اُبا یُعکم و اُنتم اولی بالبیعه لی (من به امر خلافت از شما شایسته تر هستم و به شما بیعت نمی‌کنم و به جاست که شما با من بیعت کنید. عمر گفت: از تو دست برداریم تا بیعت نمایی. علی (ع) فرمود: اِن لِم اُفعل؟ قالوا اِذاً و الله نضرب عنقک. و اُبو بکر کان ساکتاً لا یتکلم. فقال عمر: اَلَا تَأمر فیهِ بأمرک به فقال: ما کانت فاطمه اِلی جنبه لاتکرهه. فلحق علی (ع) بقبر رسول الله یصیح و یبکی: یا اُخی اِن القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی (اگر بیعت نکنم چه؟ گفتند در آن صورت به خدا سوگند گردنت را خواهیم زد و ابوبکر در آن حال ساکت و بی‌سخن بود. عمر به او گفت و ابوبکر در آن حال ساکت و بی‌سخن بود. عمر به او گفت: آیا فرمانت را در باب علی صادر نمی‌کنی؟ او گفت مادام که فاطمه زنده و در کنار اوست، مجبورش نکنید. پس علی در آن حال نزدیک قبر پیامبر آمد و با صدای بلند می‌گریست و می‌گفت: ای برادر

این گروه مرا تضعیف کردند و نزدیک است مرا بکشند. ابن قتیبه در ادامه می‌گوید: فاطمه از غم و اندوه در بستر مرگ افتاد و ابوبکر و عمر آمدند تا از دختر پیامبر عیادت نمایند. فلما قعدا عندها حوَّلت وجهها إلى الحائط فسلما علیها فلم ترد علیهما السلام من الغضب (چون نزد او نشستند فاطمه رویش را جانب دیوار کرد و از خشم جواب سلامشان را نداد. آنگاه ابوبکر حدیثی از پیامبر اکرم خواند که آن حضرت فرمود: لا نورث ما ترکنا فهو صدقه (ما ارث نمی‌گذاریم آنچه از ما بماند جز آنکه برای همه است). فاطمه فرمود: من حدیثی از پدرم برایتان بخوانم که هر دو شنیده‌اید. گفتند: بخوان. فاطمه فرمود: آیا نشنیده‌اید که پیامبر فرمود: رضا فاطمه من رضائی و سخط فاطمه من سخطی. قالوا نعم سمعناه. قالت فإنی أشهد الله أنکما أسخطتُماني و لئن لقیْتُ النبی لأشکو منکما ألیه (رضای فاطمه رضای من و خشم او خشم من است. گفتند: آری آن را شنیده‌ایم. فاطمه فرمود من خدا را گواه می‌گیرم که شما مرا خشمگین و آزرده ساختید و اگر پیامبر را دیدار کنم از شما به او شکایت کنم (قتیبه دینوری، ۱۳۶۰، ج ۱: ۳۰ - ۳۱).

در بیان کبرای قیاس، یعنی اینکه ظالمان و اهانت‌گران به ساحت علی و فاطمه (ع) طبق سخنان پیامبر، منافق یا کافرند باید گفت که این مطلب نیز در تاریخ اسلام بسیار روشن و آشکار است. چه کمالات علی و فاطمه بر هیچ مسلمانانی اعم از خاصه و عامه پوشیده نیست. اینک به اختصار به برخی از آنها اشارت می‌رود: ابن ابی الحدید گفت: ما أقول فی رجل أقر له اعدائه و خُصومه بالفضل ولم یکنهم جحد مناقبه؟ قد علمت ان بنی امیه اجتهدوا بكل حيلة فی إطفاء نوره و لعنوه علی جمیع المنابر و توعدوا مادحیه بل حبسوه و قتلوه و منعوا من روایه حدیث یتضمن له فضیله حتی منعوا ان یسمی احد باسمه . . . فما زاده إلا رفعة و ما أقول فی رجل هو رئیس الفضائل و ینبوعها؛ در باب مردی که دشمنانش نیز به فضایل و کمالاتش اعتراف کرده و توان انکار نداشتند چه گویم؟ دانستی که بنی‌امیه با حیل‌های بسیار کوشیدند تا نورش را خاموش سازند و سال‌ها بر بالای منابر او را لعن کردند و مدحانش را حبس نمودند و کشتند و از نقل احادیث متضمن مدح او جلوگیری کردند و حتی از نام گذاری نوزادان به نام علی منع نمودند. این کارها جز به افزایش عظمت او نینجامید. من در باب مردی که رئیس جمیع فضایل و سرچشمه آنهاست چه گویم؟ (ابن ابی الحدید، ۱۳۶۰، ج ۱: ۱۷) او در جای دیگری می‌گوید: با توجه به اینکه ابوطالب، علی (ع) را در

شش سالگی به حضرت محمد (ص) سپرد و هنگام بعثت، علی (ع) سیزده ساله بود. پس آن حضرت پیش از بعثت حضرت محمد، هفت سال به همراه او خدا را می‌پرستید (همان: ۱۵).

سید هاشم بحرانی در *غایه المرام* گفت: سیصد و سی آیه از آیات قرآن مجید در مدح علی آمده است که بسیاری از علمای عامه مثل ابن عساکر در *تاریخ دمشق* و ابن حجر هیتمی در *صواعق محرقه*، نیز این مطلب را پذیرفته‌اند. و شبلینجی به نقل از ابن عباس می‌گوید: ما نزل الله، یا ایها الذین آمنوا إلی و علی اولها و امیرها (*غایه المرام*، ج ۱: ۶).

او در ادامه گوید: احمد بن حنبل در مسندش، از ۱۹ طریق و ابن کثیر در *البدایه* از چهل طریق، داستان غدیر خم را نقل نمودند که پیامبر در خطبه غدیر فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه. و ذهبی بر متواتر بودن این حدیث شریف تصریح نمود (همان: ۷).

باز در ادامه گوید: از جمله احادیث نبوی در وصف علی (ع) حدیثی است که ابن مغزلی از طریق ابوبرزه نقل کرده که پیامبر فرمودند: إن الله تبارک و تعالی عهد إلی فی علیّ عهداً. فقلت یا رب بیّنه لی. فقال الله عز و جل: إن علیاً رایه الّهّدی و امام اولیائی. من احبه احببنی و من اطاعه اطاعنی؛ خداوند تعالی عهدی را به عرضه فرمود گفتم پروردگارا برایم بیان فرما. خدای عزوجل فرمود: علی پرچم هدایت و پیشوای دوستان من است. هر که او را دوست دارد، مرا دوست داشته و هر که از او اطاعت نماید، مرا اطاعت کرده است.

باز هم پیامبر اکرم فرمود: یا علی! أنا سلم لمن سالمت و حرب لمن حاربت. أنت تبین ما یشته علیهم من بعدی. یا علی اتق الضغائن التی لک فی صدور من لا یظهروا إلا بعدی اولئک یلعنهم الله: ای علی تو با هر که آشتی داشته باشی من نیز با او آشتی دارم و با هر که در جنگ باشی من نیز با او در جنگم. بعد از من تو آنچه بر امت مشتبه و نامفهوم باشد، بیان خواهی کرد. ای علی از کینه‌های دل کسانی که بعد از من نسبت به تو اظهار کنند، بپرهیز. آنان از جانب خداوند مورد لعن خواهد بود (همان: ۷۸).

فی الجملة سید هاشم بحرانی در کتاب دو جلدی *غایه المرام*، ۳۲۶۰ حدیث از طریق عامه و خاصه به طور مستند در وصف علی (ع) آورده است.

شیخ طوسی نیز در *تلخیص الشافی*، احادیث بسیاری از طریق خاصه و عامه در وصف مولی علی (ع) آورد که برخی از آنها به قرار زیر است: قال رسول الله (ص): من سب علیاً سبّنی و من سبّنی فقد سب الله و من سب الله أدخله نار جهنم (شیخ طوسی، ۱۳۵۳، ج ۴: ۱۳۵).

شایان ذکر آنکه در ذیل همین صفحه از کتاب، این گونه احادیث، از علمای نامدار اهل سنت مثل خطیب بغدادی، سمعانی، ابن قتیبه، زمخشری، خوارزمی، بیهقی، ترمذی، نیشابوری و... نیز نقل گردیده است. و حدیث معروف «علی مع الحق و الحق مع علی يدور حیثما دار» نیز در همین صفحه کتاب *تلخیص الشافی* آمده است. همچنین حدیث «یا علی حربک حربی و سلمک سلمی» از طریق خاصه و عامه در همین صفحه کتاب آورده شده است.

باز هم در جلد چهارم همین کتاب، احادیث بسیاری از طریق عامه و خاصه آمده است که برخی از آنها چنین است: قال رسول الله (ص): یا علی لا یحبک إلا مؤمن و لا یبغضک إلا منافقٌ أو کافر؛ و قال أيضاً: من مات و فی قلبه بغض لعلیّ (ع) فلیمت یهودیاً أو نصرانیاً؛ یا علی من أبغضک فقد أبغضنی و مبغضنی مبغض الله، فالویل لمن ابغضک بعدی! یعنی رسول خدا فرمود: ای علی تو را جز مومن دوست نمی‌دارد و جز منافق یا کافر دشمن نمی‌دارد و نیز فرمود: هر که با بغض علی بمیرد، یهودی یا نصرانی مرده است (کافر است) ای علی هر که تو را دشمن دارد، دشمن من است و دشمن من بی‌شک دشمن خدا باشد. پس وای بر دشمنت بعد از وفات من! و حدیث نبوی دیگر که از طریق خود عایشه نقل شده چنین است: إن الله عهد إلى أن من خرج علی علی (ع) فهو کالکافر و فی النار یعنی خداوند بر من عهدی عرضه فرمود مبتنی بر اینکه هر که علیه علی خروج نماید، او چنان کافر باشد و جایش در آتش دوزخ است (همان، ج ۴: ۱۵۵).

با توجه به اینکه ماهیت مقاله بر اختصار است به همین مقدار جهت استدلال بسنده می‌شود که اگر در خانه کس است، یک حرف بس است.

حادثه چهارم، دشمنی آشکار و کینه‌ورزی عایشه با علی (ع) و اولاد فاطمه است. بدیهی است چنان که در احادیث مذکور گفته شد، دشمن علی منافق یا کافر و اهل

دوزخ است. بنابراین، این پرسش مطرح است که چگونه ممکن است چنین زنی دارای آن مراتب کمالات باشد که ابن عربی ادعا کرده است؟

چنان که پیشتر گفته آمد، عایشه و حفصه در حیات پیامبر به ماریه قبطیه تهمت ناروا وارد کردند و نیز در برابر پیامبر طغیان نمودند. عایشه بعد از وفات پیامبر در غائله جنگ جمل همراه طلحه و زبیر وارد طغیان گری علیه علی (ع) گردید و با نص آیه «و قَرْنَ فِی بُیُوتِكُنَّ...» (احزاب: ۳۳) مخالفت آشکار نمود و سبب تضعیف و سرانجام شهادت مولی علی شد. اینک داستان توطئه و طغیان عایشه و هم داستان هایش را از زبان مورخ نامدار سنی مذهب ابن قتیبه دینوری نقل می‌کنیم: و ذکروا لما بايع الناس علياً، كانت عائشه خارجة عن المدينة و لما اتاها انه بويع لعلی قالت: ما كنتُ أبالی أن تقع السماء علی الأرض. قُتِلَ عثمان مظلوماً و أنا طالبة بدمه. فقال لها عبید بن أبی سلمه: إن اول من طعن علیه و أطمع الناس فيه لأنت و لقد قلت: اقتلوا نعتلاً فقد فجر (قتیبه دینوری، ۱۳۶۰، ج ۱: ۷۲). یعنی وقتی مردمان با علی (ع) بیعت نمودند، عایشه خارج از مدینه بود. چون شنید که مردمان با علی (ع) بیعت کردند، از شدت بغض نسبت به علی (ع)، گفت: اگر آسمان بر زمین فرود می‌آمد برایم آسانتر از این خبر می‌بود. عثمان مظلومانه کشته شد و من تا خونس را نستانم، از پای ننشینم. عبید بن ابی سلمه به او گفت: تو خود نخستین کسی بودی که علیه عثمان شورش نمودی و مردم را به کشتن وی واداشتی و گفتی این یهودی یک پا را بکشید!

ابن قتیبه در ادامه می‌گوید: چون به عایشه خبر رسید که مردم شام به رهبری معاویه بیعت با علی را نپذیرفته‌اند، دستور داد تا هودجی آهنین برایش بسازند و در توطئه علیه علی (ع) با طلحه و زبیر هم داستان شد و غائله جنگ جمل را به راه انداختند و بالاتفاق بر علی (ع) خروج نمودند؛ چون ام‌سلمه (زن بزرگوار پیامبر اکرم) از ماجرا مطلع شد، به عایشه نصیحت کرد. لیکن عایشه گوش شنوا نداشت و نپذیرفت: فکتبت ام سلمه إلی عائشه: أن عمود الدین لا یثبت بالنساء إن جهاد النساء غض الأبصار و ضم الذیول، قد جمع القرآن ذیلک فلا تندحیه، ستر دین علی رسول الله (ص) و قد هتکت حجابہ الذی ضرب الله لک. یعنی ام سلمه به عایشه نوشت: ستون دین به واسطه زنان استوار نمی‌شود. همانا جهاد زنان

چشم پوشی از نامحرمان و پاک دامنی آنان است. قرآن تو را پاک دامن دانسته، آن را از دست نده زود باشد که خدمت رسول (ص) برسی در حالی که آن حجایی که خدا بر تو لازم دانسته هتکش کرده‌ای.

عایشه در پاسخ نوشت: ما أقبلی لو وعظک و اعلمنی بنصحک! یعنی چه نیکو موعظه و نصیحتی! (همان: ۷۶).

ابن اعثم کوفی نیز داستان خروج عایشه علیه علی (ع) را در کتاب فتوح (۱۳۷۰، ج ۲: ۴۳۷) با عبارات دیگری مثل ابن قتیبه نقل نموده است. البته جمیع مورخان حتی متکلمان عامه و خاصه، این داستان را نقل کرده‌اند. لیکن متکلمان اهل سنت گفتند که عایشه توبه کرد. اما حقیقت چیز دیگری است، چه عایشه هیچ وقت از این طغیانگری اظهار پشیمانی نکرد، بل پیوسته منتظر شکست علی (ع) بود. تا آنجا که وقتی عبدالرحمن بن ملجم مرادی علی (ع) را ترور کرد و به شهادت رساند، عایشه سجده شکر به جای آورد و از خوشحالی نام غلامش را به عبدالرحمن تغییر داد. جهت رعایت اختصار، عدم توبه عایشه را در سخنی کوتاه، به طور مستند نقل می‌کنیم:

شیخ طوسی در تلخیص الشافی فرمود: بعد از شکست طلحه و زبیر در جنگ جمل، حضرت علی (ع) عبدالله بن عباس را به خیمه عایشه فرستاد و به او پیغام داد که به مدینه بازگردد. ابن عباس می‌گوید: چون به خیمه عایشه روانه شدم، ساعتی راهم نداد و بعد که وارد شدم وی به خاطر شکست از علی (ع) و کشته شدن طلحه و زبیر بسیار گریست. به او گفتم که تو سبب کشته شدن آن دو تن شدی، چه اگر در خانه‌ات می‌ماندی، آنان نیز به بصره لشکرکشی نمی‌کردند و کشته نمی‌شدند. عایشه بار دوم گریست و گفت: من علی را به عنوان امیر مؤمنان قبول ندارم و از این شهر نیز می‌روم، چه شهری را که علی در آن حاکم باشد و طلحه و زبیر کشته شده باشد، دوست ندارم و نخرج من بلدک فابغض بلد الی و بمن فیها (شیخ طوسی، ۱۳۵۳، ج ۴: ۱۵۵).

در همان کتاب می‌گوید: چون خبر شهادت حضرت علی به عایشه رسید، بسیار خوشحال گردید و سجده شکر به جای آورد و این شعر را خواند: فَأَلْقَتْ عصاها و استقرّ بها النوا / کما قرّ عیناً بالأیاب المسافر. یعنی خوشبختانه عصای

قدرتش بینداخت و برای همیشه از چشم دور شد و چشم ما به سان مسافر به وطن بازگشته خنک شد.

وقتی فهمید نام قاتل علی عبدالرحمن بن ملجم بود، نام غلام خود را به عبدالرحمن تغییر داد و به قولی آزادش ساخت (همان: ۱۵۸).

کینه‌توزی عایشه با فاطمه و علی به اولاد آنان نیز سرایت کرده بود، تا آنجا که وقتی خواستند سبط پیامبر یعنی حسن بن علی را در کنار جدش دفن نمایند، وی سوار بر استری شد و گفت: لا تُدخِلوا بیتی من لا أحبه. ابن عباس گفت: یوماً علی بغلٍ و یوماً علی جمل. فی الجملة، عایشه با پشتیبانی مروان بن حکم مانع دفن امام حسن در کنار پیامبر شدند (همان، ج ۳: ۱۹۷). البته بسیاری از مورخان اهل سنت نیز داستان دفن امام حسن را به همین شکل نقل نموده‌اند که جهت رعایت اختصار نمی‌توان شرح داد. مثلاً ابن جوزی در تذکره، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و... این مطلب را نوشته‌اند.

در پایان این بند باید گفت: شگفتا! ابن عربی این عارف سترگ و به قول خود اهل کشف، این دو زن و پدرانشان را با وجود این همه خطاها و طغیانگری‌ها و صفات نابهنجار مستند به منابع غیر قابل انکار، چگونه تا آن حد بالا می‌برد و مدح می‌نماید و معصومشان می‌داند؟

قضاوت را باید به عقل سلیم بشریت باید وا گذاشت. لیکن آنچه به ذهن بنده حقیر می‌رسد سبب این کار جز عصبیت فرقه‌ای نیست که حب الشیء یعمی و یصم و به قول مشهور: چون غرض آمد هنر پوشیده شد / صد حجاب از دل به سوی دیده شد.

### ج) بررسی و نقد دیدگاه ابن عربی در تفسیر آیه چهار سوره تحریم

گرچه این بند مقاله، اساس کار این نوشتار است، لیکن با توجه به درازای سخن که البته ناگزیر از آن بودیم، چاره‌ای جز ایجاز و اختصار نداریم.

فی الجملة، تفسیر ابن عربی را از دو جهت مورد نقد قرار می‌دهیم:  
الف) از جهت تفسیر این آیه،

ب) از جهت مخالفت با اجماع و اتفاق نظر مفسران عامه و خاصه عالم اسلام.

اما تفسیر آیه: با توجه به لحن آیه و دقت در آیات قبل و بعد آن تا آخر سوره تحریم، به اتفاق جمیع مفسران، بل جمیع عقلای اسلام اعم از مفسران و متکلمان و ... سه نکته اساسی به طور قطع و یقین از این آیات فهمیده می‌شود. یکی آنکه خداوند متعال عایشه و حفصه را جهت نافرمانی و طغیانگری علیه رسول گرامی مرتکب گناه کبیره دانسته است. دوم آن که ایشان را امر به توبه فرموده است و سوم آن که آنان با توجه به آیات بعد از آن آیه (به خصوص آیات پنجم و دهم سوره تحریم) توبه نکرده‌اند.

اینک نگاهی به آیه شریفه «إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةَ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ» (تحریم: ۴). پیش از ترجمه آیه، شایان ذکر آنکه جزای شرط به باور اکثر قریب به اتفاق مفسران محذوف است. یعنی در اصل چنین است: إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَعَسَىٰ أَنْ يَتُوبَ اللَّهُ لَكُمَا وَ يَقْبَلَ تَوْبَتِكُمَا. و نیز فاء فقد صغت، تعلیلی است یعنی لصغوقلوبكما عن الحق بسبب عدم اطاعتكما عن الرسول (ص). بنابراین ترجمه آیه چنین است: به جهت انحراف دل‌های شما از خدا و رسول، اگر توبه کنید نجات یابید. لیکن اگر همچنان در انحراف و طغیانتان پابرجا باشید و در توطئه و طغیان علیه پیامبر (ص) با یکدیگر هم پیمان شوید، بدانید که خود خداوند و جبرئیل و صالح مومنان (علی علیه السلام) و جمیع فرشتگان، یاور و پشتیبان رسول خدا هستند.

در تفسیر و توضیح این آیه باید دانست که سه نکته فوق‌الذکر به طور قطع از این آیه فهمیده می‌شود. چه، طبق احادیث از طریق علمای خاصه و عامه و نیز به حکم عقل سلیم بشری، عایشه و حفصه که بی‌تردید مخاطب این آیه هستند، اگر مرتکب گناه بزرگ نمی‌شدند، هرگز جا نداشت که خداوند تعالی با چنین لحنی با آنان سخن بگوید، که خود خدا و جبرئیل که فرمانده جمیع فرشتگان الهی است و صالح مؤمنان و کل فرشتگان همگان به کمک پیامبر گرامی بیایند. چه گناهی بالاتر از توطئه علیه رسول خدا که وجود مبارک او اساس دین است و اگر طغیانگری داخلی اوج بگیرد، اساس دین در خطر می‌افتد. بدین جهت است که خداوند بارها در قرآن ایذاء رسول را سبب لعن و عذاب ابدی اعلام فرمود:

«وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (توبه: ۶۱) و همچنین فرمود  
 «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا  
 مُّهِينًا» (احزاب: ۵۷).

و اما امر به توبه نیز مسلم و قطعی است، چون چنین گناهی بدون توبه قابل بخشش نیست. جمله خبری شرطیه به معنی امر و انشاء است. این توبوا إلى الله، یعنی توبا إلى الله عسی أن یکفر عنکما، انشاء در قالب اخبار به قول فقها آکد در بیان مطلب است. و در قرآن نمونه‌های بسیار دارد. مثل کَتَبَ عَلَیْکُم الصَّیَامَ که به معنی صوموا می‌باشد. اما عدم توبه آنان نیز با توجه به لحن آیات بعدی و لسان احادیث کاملاً محرز است.

این که خداوند در آیه پنج همین سوره فرمود: «عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنْكَنَّ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأُبْكَارًا» یعنی اگر پیامبر شما زنان را طلاق دهد، ممکن است که خداوند به جای شما، زنان بهتری نصیب او فرماید که مسلمان مؤمن خاضع توبه کار عابد و مطیع باشند. این که در آخر آیه فرمود: «ثَيِّبَاتٍ وَأُبْكَارًا»، تعریض به حفصه و عایشه دارد. از اینجا معلوم می‌شود که باز هم آنان مخاطب این آیه هستند. اگر در مفهوم این آیه دقت شود، معلوم می‌گردد که توبه ایشان، بل ایمانشان زیر سؤال است.

در این آیه اوصافی ذکر شده و مفهوم آن این است که این دو زن اوصاف مذکور را نداشته‌اند. یعنی برخورداری از صفات تسلیم، ایمان، خضوع و... اگر مفهوم وصف را هم حجت ندانیم، در این آیه تا حدودی مفهوم اولویت در کار است که مسلم حجت است. آیات بعد نیز بی‌ارتباط با معرفی این دو زن و عدم توبه آنان نیست. به خصوص آیه ۱۰ همین سوره که فرمود: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتٍ نُوحٍ وَ امْرَأَتٍ لُّوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ». یعنی خداوند زن نوح و زن لوط را به عنوان نمونه کفر مثال زد، آن دو زن، همسران دو تن از بندگان صالح ما (پیامبر) بودند که به آنها خیانت کردند. همسر پیامبر بودن

برایشان پیش خداوند سود نبخشید و به خاطر کفرشان، خداوند به ایشان امر فرمود که همراه دوزخیان وارد دوزخ شوید.

به گواهی تاریخ و نیز با اتفاق مفسران اسلام، خیانت زنان نوح و لوط از سنخ فحشاء نبود، چه غیرت الهی دامن جمیع انبیاء را از آلودگی به فحشاء منزه داشته است و هیچ کس حق ندارد چنین نسبت ناروایی به خاندان پیامبر وارد نماید. بنابراین، خیانت آنان از سنخ طغیان و نافرمانی به سان عایشه و حفصه بوده است. لذا شرح حال آنان را به دنبال شرح حال پیامبر اسلام و زنان نافرمانش آورد.

قرآن مجید طبق معمول، کبرای کلی را بیان فرمود و مصادیقی از آن را ارایه نمود. کبرای کلی طغیان و نافرمانی علیه پیامبر الهی و آیین آسمانی است، چه زنان نوح یا لوط و چه زنان حضرت محمد (ص) باشد. به بیان دیگر، هر زنی و هر کسی علیه پیامبر خدا و آیین آسمانی او توطئه و طغیان نماید، تفاوتی با کافر ندارد. فرقی ندارد که چونان زنان پیامبر درون بیت نبوی باشد و یا چونان منافقان و مشرکان و مانند آنان خارج از بیت و از بیگانگان باشند. بنابراین، نه شبهه و تردیدی در هولناک بودن این طغیانگری می‌ماند و نه جای تبرئه و دفاع برای مدافعانشان باقی نمی‌ماند. تا آنجا که اگر هر انسان منصف محقق در آیه چهار سوره تحریم و آیات قبل و بعد از آن ژرف نگری کند و به عقل سلیم رجوع نماید و از احادیث وارده نیز استمداد طلبد، اظهارات ما برایش مسلم و قطعی می‌شود و درمی‌یابد که ابن عربی با آنکه بسیار نامدار است، لیکن تفسیر وی پیرامون آیه فوق الذکر صد در صد خطا است و هیچ توجیهی ندارد. سخنان او برخاسته از حب و بغض و عصبیت فرقه‌ای است. نکته نهایی آن که در مقام تحقیق نباید مرعوب نام و نشان افراد بود بلکه به فرموده مولی الموحدین: گرچه ظاهر سخن حق سنگین و غیر قابل باور باشد، لیکن باطنی شیرین دارد: *إن الحق ثقیل مرئیء (نهج البلاغه، حکمت ۳۶۵)*.

در بخش دوم بند «ج» مقاله به مخالفت ابن عربی با جمیع مفسران عالم اسلام در خصوص تفسیر این آیه می‌پردازیم. در این باب، آنچه مسلم است طبق نظر جمیع مفسران اسلامی، پیامبر اکرم رازی را به‌عنوان ودیعه به حفصه دختر عمر سپرد و با تأکید تمام از فاش کردن آن راز نهی فرمود. اما این که آن راز چه بود بین مفسران اختلاف نظر وجود دارد که تحقیق آن نه در وسع این مقاله است و نه

نقشی در اصل موضوع دارد. به طور خلاصه، برخی گفته‌اند مقصود از این راز، حضور ماریه قبطیه در حجره حفصه همراه حضرت رسول بوده و برخی چیز دیگری مطرح کرده‌اند. حفصه راز پیامبر را پیش عایشه فاش کرد که به دنبال آن برنامه ریزی‌های آنها علیه پیامبر شروع شد که خدا و رسول، فقط از آن توطئه و طغیانگری‌ها آگاه است. اینک برخی از تفاسیر معتبر را که ذیل آیه چهار سوره تحریم متعرض این مطلب شده‌اند، به‌عنوان نمونه ذکر می‌کنیم تا شبیه و تردیدی باقی نماند:

سید هاشم بحرانی در تفسیر برهان، عبد علی بن جمعه حویزی در تفسیر نورالثقلین، شیخ طبرسی در تفسیر جوامع الجامع، علی بن ابراهیم در تفسیر قمی، مقدس اردبیلی در زبده البیان فی احکام القرآن، علامه طباطبائی در تفسیر المیزان، محمد رضا ذکاتوتی در کتاب اسباب النزول و جمیع مفسران عامه نیز داستان طغیانگری و نافرمانی عایشه و حفصه را آورده‌اند مثل تفسیر المحيط از ابو حیان اندلسی، تفسیر بحر العلوم از نصر بن محمد سمرقندی، تفسیر روح البیان از اسماعیل یاحقی، تفسیر روح المعانی از آلوسی و تفسیر فی ظلال القرآن از سید قطب و ... نکته قابل ذکر آنکه، جمیع مفسران عالم اسلام بدون اختلاف عایشه و حفصه را مرجع ضمیر «إن تتوبا» در آیه چهار سوره تحریم دانسته‌اند و همگان به هولناک بودن مسئله اعتراف نموده‌اند. لیکن در تفسیر «صالح المؤمنین» اختلاف نظر دارند. که مفسران شیعه با استناد به احادیث (اعم از احادیث نبوی و یا از طریق سایر معصومان)، گفته‌اند که مقصود از صالح المؤمنین در آیه چهار سوره تحریم علی (ع) است.

مثلاً عبدعلی حویزی در تفسیر نورالثقلین چنین می‌گوید: قال أبو جعفر (ع): لقد عرف رسول الله (ص) علیاً اصحابه مرتین: اما مرةً فحيث قال (ص): من كنت مولاه فعلى مولاه، اما الثانية، فحيث ما نزلت (و صالح المؤمنین)، أخذ (ص) بيد علی (ع) و قال يا أيها الناس هذا صالح المؤمنین. یعنی (امام جعفر صادق (ص) فرمود: پیامبر خدا علی را بر اصحاب معرفی نمود. بار اول در غدیر خم بود که فرمود: من سرور هر که بودم، علی نیز سرور اوست. اما بار دوم وقتی بود که آیه «و صالح المؤمنین» نازل گردید که دست علی را گرفت و فرمود: ای مردم این همان صالح المؤمنین

است. سید هاشم بحرانی در تفسیر برهان می‌گوید: ۵۲ حدیث از طریق خاصه و عامه وارد شده، که مقصود از صالح المؤمنین در این آیه حضرت علی می‌باشد. باز نکته برجسته قابل ذکر آنکه به باور جمیع مفسران اسلامی، این که خداوند در آیه سوم سوره تحریم فرمود: «إِذْ أَسْرَ النَّبِيِّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا...» و در آیه چهارم فرمود: «إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ» یعنی صنعت التفات به کار برد، جهتش مبالغه در عتاب و هولناک بودن طغیانگری و نافرمانی آن دو زن می‌باشد. اینک در آخر این جستار نمونه‌هایی از سخنان مفسران شیعی و سنی را جهت اتمام حجت می‌آوریم: شیخ طبرسی می‌گوید: و عن الصادق: «إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ»، هممتما من السم فقد زاغت قلوبكما. یعنی امام صادق در تفسیر «إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ»، فرمودند: اگر از تصمیمتان در کشتن پیامبر دست بردارید که دلتان به انحراف رفته است (طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۴: ۳۱۸)؛ علامه طباطبائی می‌فرماید: قد کان ما کان من عایشه و حفصه من ایذائهما و التظاهر علیه (ص) من الكبائر و قال الله تعالی: «وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (توبه: ۶۱). و لحن الآیات فی تشدید العتاب عجیب (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۱۹: ۲۵۸)؛ مقدس اردبیلی می‌فرماید: و فی هذا السبب شیئاً عظیم لحفصه و لعائشه اعظم حیث کذبت و غدرت و فتنت و أمرت بهذه المناکیر (مقدس اردبیلی، ۱۳۵۱: ۵۶۶). سید قطب می‌گوید: و من هذه الحمله الضخمة الهائله ندرک عمق الحادث و اثره فی قلب رسول الله حتی احتاج الأمر إلى إعلان موالاه الله و جبریل و صالح المرمنین و الملائکه! لیطیب خاطر الرسول و یحس بالطمأنینه و الراحة. خلاصه سخن سید قطب آن که: عمق حادثه را باید از این حمله شدید و هولناک درک کرد که تا چه اندازه پیامبر را ناراحت کردند تا نیاز افتاد که خداوند، خود و جبرئیل و صالح مؤمنان و جمیع فرشتگان را به عنوان یاری‌گران پیامبر اعلان فرماید تا رسول خدا احساس آرامش نماید (سید قطب، ۱۳۷۱، ج ۶: ۳۶۱۶).

فی الجملة، از گفته‌های بزرگان تفسیر معلوم می‌شود که ابن عربی تا چه اندازه در تفسیر این آیه خطا کرده و خرق اجماع نموده‌اند که سخنانش نه موافق احادیث و آیات قرآنی است و نه همگون عقل سلیم بشری است. اینک قضاوت به عهده متفکران و خردورزان اسلامی است!

## د) نتیجه گیری نهایی

حاصل و نتیجه نهایی این جستار به نحو اختصار نکات زیر است:

۱. ما در این نوشتار کوشیدیم تا به کلام معروف حضرت علی (ع) «إعرف الحقَّ تعرف أهله» (شیخ مفید، بی تا: ۱۱) تکیه نماییم و به شدت از عصبیت دوری جوئیم و مرعوب نام اشخاص قرار نگیریم که لا یعرف الحق بأقدار الرجال. بدیهی است که ابن عربی عارفی نامدار و عالمی کم نظیر است لیکن سخنان وی در تفسیر آیه چهارم سوره تحریم، به هیچ روی قابل تأویل و توجیه نیست. خود وی به احتمال قوی مرعوب نامهای ام‌المؤمنین عایشه و حفصه و ابوبکر صدیق و عمر فاروق واقع شده و در نتیجه چنان اظهار نظرهایی نموده که آنان را در اوج کمال دیده و از حقایق تاریخی و تفسیری چشم پوشیده است. لیکن ما به لطف خدا و با استمداد از آموزه‌های ائمه هدی نه تحت تأثیر نام و شهرت ابن عربی قرار می‌گیریم و نه حتی مرعوب نامهای ام‌المؤمنین و خلفا واقع می‌شویم، بل حقایق را از لابه لای کتب تاریخی و تفسیری در حد وسع خود می‌جوئیم.

۲. چنان که سخنان ابن عربی را در لابه لای مقاله نقل نمودیم، ایشان گفته بود: «من سالها در این اندیشه بودم که مگر عایشه و حفصه از چه قدرتی برخوردار بودند که در آیه چهارم سوره تحریم، خداوند خود و جبرئیل و صالح مؤمنان و جمیع فرشتگان به کمک رسول خدا پا پیش گذاشتند، بعد از زمان طولانی به مقام و عظمت آن دو زن پی بردم». من بنده نیز اعتراف دارم که سالها به سان ابن عربی در این اندیشه بودم که مگر توطئه عایشه و حفصه و همفکرانشان چه می‌توانست باشد؟ تا به یاد توطئه عایشه و همفکرانش در جنگ جمل افتادم که چگونه سبب شکست حکومت عدل علی (ع) گردید و سرانجام به شهادت آن جناب انجامید و مسیر تاریخ اسلام به دنبال آن به طور کلی دگرگون گردید که آخر سر معاویه و به دنبال وی بنی امیه یکی بعد از دیگری به حکومت رسید و علی (ع) نور چشم پیامبر، بیش از شصت سال توسط کارگزاران آنان بالای منابرشان مورد سب و لعن واقع شد. و به دنبال نتایج توطئه جمل، شهادت امام حسن و حسین نور دیدگان رسول خدا و فاطمه زهرا بود که بهترین بندگان خدا به دست اَشقی الأَشقیاء کشته شدند و به شهادت رسیدند. البته،

نتیجه‌ای که ما بدان رسیدیم صد در صد متناقض با نتیجه گیری ابن عربی بود که در طول مقاله آمده است.

## منابع و مأخذ

### قرآن مجید.

*نهج البلاغه*. چاپ صبحی صالح.

ابن ابی الحدید معتزلی. (۱۳۶۰). *شرح نهج البلاغه*. بیروت: دارالترتیب العربی.

ابن احمد، حسین. (۱۳۶۳). *تفسیر اثنا عشر*. تهران: انتشارات میقات.

ابن اعثم کوفی، احمد. (۱۳۷۰). *الفتوح*. بیروت: دارالأضواء.

ابن یوسف اندلسی، ابوحیان محمد. (۱۳۸۰). *البحر المحیط فی التفسیر*. بیروت: دارالفکر.

ابن عربی، محی الدین. (۱۳۲۷). *رسائل ابن عربی*. بیروت: داراحیاء التراث العربی.

\_\_\_\_\_ (۱۳۷۷). *فتوحات مکیه*. چاپ قدیم ۴جلدی. بیروت:

داراحیاء التراث العربی.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۱). *تفسیر ابن عربی*. بیروت: داراحیاء التراث العربی.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۴). *فتوحات مکیه*. چاپ جدید. مصر: دارالکتب العربی.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۷). *عناق مغرب فی ختم الاولیا*. تهران: انتشارات شمس

تبریزی.

انصاری، عبدالرحمن. (۱۳۷۳). *خطبه حضرت زهرا*. تهران: انتشارات انصارالمهدی.

بحرانی، سید هاشم. (۱۳۷۶). *تفسیر برهان*. تهران: انتشارات بنیاد بعثت.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۸). *غایه المرام*. انتشارات مؤسسه بعثت.

آلوسی بغدادی، سید محمود. (بی تا). *روح المعانی فی تفسیر القرآن* (۱۳۷۴).

بیروت: انتشارات دارالکتب العلمیه.

جمعه حویزی، عبد علی. (۱۳۷۴). *تفسیر نورالثقلین*. قم: انتشارات اسماعیلیان.

ذکاوئی، علیرضا. (۱۳۸۳). *اسباب النزول*. تهران: انتشارات نشرنی.

سمرقندی، نصرین محمد. (بی تا). *تفسیر بحر العلوم*. چاپ سنگی.

- سید قطب. (۱۳۷۱). *فی ظلال القرآن*. قاهره: انتشارات دارالشرق.
- شیخ طوسی. (۱۳۵۳). *تلخیص الشافی*. قم: انتشارات دارالکتب الاسلامیه.
- شیخ مفید، محمد بن نعمان. (بی تا). *امالی شیخ مفید*. نجف: انتشارات حیدریه.
- طباطبائی، سید محمد حسین. (۱۳۸۹). *تفسیر المیزان*. قم: منشورات ذوی القربی.
- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۷). *تفسیر جوامع الجامع*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- طیب، سید عبدالحسین. (۱۳۷۸). *أطیب البیان فی تفسیر القرآن*. تهران: انتشارات اسلام.
- قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم. (۱۳۶۰). *الامامه و السیاسیه*. بیروت: دارالأضواء.
- قمی، علی بن ابراهیم. (۱۳۸۹). *تفسیر قمی*. قم: انتشارات دارالکتب.
- کوفی، فرات بن ابراهیم. (۱۳۶۹). *تفسیر فرات کوفی*. تهران: انتشارات وزارت ارشاد.
- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد. (۱۳۵۱). *تفسیر زبده البیان فی احکام القرآن*. تهران: انتشارات مرتضوی.
- یاحقی، اسماعیل. (۱۳۶۵). *تفسیر روح البیان*. بیروت: دارالفکر.